



پروژه سوم - کتابخانه ملی  
کتابخانه ملی

# فرهنگ و زبان

- مشکل زبانی ما/ داریوش آشوری
- خط در اسطوره‌ها/ دکتر ژاله آموزگار

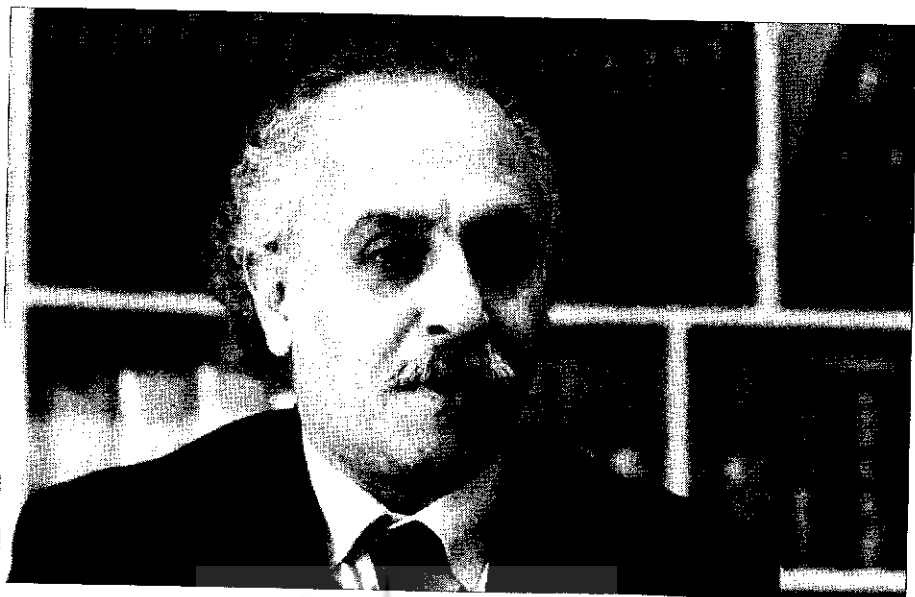
آشنایان با کار - و - بار فرهنگی و قلمی من می‌دانند که من چهل سال است با مسائل زبان فارسی در رابطه با علوم انسانی و فلسفه‌ی مدرن سر - و - کله می‌زنم. من این جا نه یک مسأله‌ی دشوار که دشوارترین مسأله را در کار انتقال فکر و فرهنگ مدرن به فضای معنوی زیستی خودمان می‌بینم و در این راه به اندازه‌ی توان خود برای روشن کردن مسأله و بازگفتن آن و همچنین برای گره‌گشایی، برای تولید مایه و سرمایه‌ی زبانی، کوشیده‌ام. برای منی با چنین حساسیت بی‌نهایت به کار زبان، آنچه بسیار دردناک و غم‌انگیز است آن است که، به رغم جنب - و جوشی که در این سال‌ها در فضای زبان فارسی هست و نوشته‌های به نسبت بهتری که با قلم‌های روان‌تر و توان‌تر و سالم‌تر و نوآورتر می‌بینم، هنوز، ای بسا، دست بالا با قلم‌های ناپخته، زبان‌های بی‌در - و - پیکر، کژ - و - کوژنویسی‌های ذهن‌های واپس مانده است؛ ذهن‌هایی که نه از دستور و منطق زبان خیر دارند نه از منطق و روش اندیشه. این همه ترجمه‌ها و مقاله‌ها و «تألیف»های بی‌سر - و - ته و گنگ، تا سر حد بی‌معنای مطلق، برای این است که ما با مسأله‌ی زبان بسیار ساده‌انگارانه رو به رو شده‌ایم و هرگز آن را چنان که باید طرح نکرده‌ایم. هنوز به وجه تاریخی و فرهنگی زبان نیندیشیده‌ایم. هنوز نپرسیده‌ایم که باز بردن ایده‌ها و مفهوم‌ها و اندیشه‌های مدرن با آن درازا و پهناى شگفت‌انگیز، از زبان‌هایی با آن توانایی و کارآمدی، به زبانی که هنوز در قرون وسطای خود دست - و - پا می‌زند، و در نوشتار گرفتار

بیماری‌های دیرینه‌ی خویش است، چه گونه ممکن است. این «مدرنیت» و «پست مدرنیت» را چه گونه می‌شود به چنین زبانی فهمید و فهماند، اگر بناست که به راستی بفهمیم و بفهمانیم و ادای فهم در نیاوریم؟

کار زبان ما هنوز در دست ادیبان است، با آن خوی و پسند بسیار محافظه‌کارانه‌ی سنتی که خوب با آن آشناسیم. زبان‌شناسان ما، همچون دیگر دانش‌آموختگان ما در علوم انسانی، هنوز پای‌شان را چندان از تکرار نظریات پایه‌گذاران علمی که تدریس می‌کنند آن طرف‌تر نگذاشته‌اند و به مسأله‌ی زبانی ما از دیدگاهی تاریخی و فرهنگی نزدیک نشده‌اند. زبان‌شناسی، چه از دید علمی چه فلسفی، با همه حرف‌هایی که از دوسوسور و چامسکی یا ویتگنشتاین و هایدگر و دریدا، یا هر دانشور و فیلسوف دیگر، نقل و قرقه می‌کنیم، هنوز از آن‌ها نشده است، زیرا نتوانسته‌ایم در پرتو آن‌ها مسأله‌ی خود را ببینیم. این مسأله‌ها هنوز مسأله‌های آن‌ها از ما - بهتران است که ما، مثل همه‌ی مسأله‌های دیگر، از سر تقلید، از سر نمایش، یا برای خوردن یک لقمه نان می‌باید قرقه و تکرار کنیم، آن‌ها هم چه بسا به زبان گنگ، به زبانی شکسته - بسته.

دلیل آن شاید این باشد که زبان از رگ گردن به ما نزدیک‌تر است. درگیر شدن با زبان، از این دیدگاه، یعنی درگیر شدن با خود، با تمامی عادت‌های به میراث برده، با تاریخ و فرهنگ خود؛ یعنی در برابر چشم غرّه‌ها جرأت - و - جسارت به خرج دادن؛ یعنی پیه بسیاری چیزها را به تن مالیدن؛ یعنی با تمامی رسوب تنبلی‌ها و آسان‌گیری‌های صوفیانه‌ای که «پشت قباله»ی تاریخی ما و ارث - و - میراث «گران‌بها»ی نیاکان ماست، در افتادن (که سخت‌ترین جای کار چه بسا همین جا باشد)؛ و «یعنی»های دیگر هم... باری، من دل‌ام به هم می‌خورد و گاهی سخت به خود می‌پیچم و وقتی که در مجله‌ها و کتاب‌ها مان از قلم‌هایی با آن عنوان‌های دکتری و پروفسوری هذیان‌نامه‌هایی به نام مقاله یا کتاب «علمی» و «فلسفی» می‌بینم. (البته، همچنان که مقاله‌ها و کتاب‌های خوب و درست، دست بخت ذهن‌های فرهیخته، و وجدان‌های بیدار، که شمارشان بسیار کمتر است، مرا خوشحال می‌کند.) گذشته از دیگر عوامل اجتماعی و فرهنگی، آنچه چنین ذهن‌هایی را «تربیت» می‌کند فقر و بی‌در - و - پیکری زبان ماست. سالیانی در فرنگ بودن و با مدرک دکتری برگشتن هم به خودی خود در کله‌هایی که با چنین زبانی و عادت‌های زبانی‌ای بزرگ شده‌اند و هرگز به تنگناها و گیرهای آن نیندیشیده‌اند، هیچ چیزی را عوض نمی‌کند.

همه‌مان می‌دانیم که کار از یک جای عمیق و ریشه‌دار خراب است، اما از کجا؟ اگر نخواهیم با پاسخ‌های سطحی گرفتاری‌ها مان را از سر باز کنیم، می‌خواهیم خدمت‌سروان عزیز - ام عرض کنم که جدی‌ترین پرسش علمی و نیز «فلسفی» که ما دانشوران و «فیلسوفان» جهان سومی با آن رو به رو توانیم شد، همین است که «کار ما از کجا خراب است؟» من روی زبان انگشت



● داریوش آشوری

می‌گذارم و می‌گویم که یک بخش اساسی خرابی در خانه‌ی فرهنگ ما این جاست. چه گونه می‌شود با این زبان نوشتاری تُنگ مایه و لنگ و بیمار، علم و فلسفه و فرهنگ مدرن را در کل فهمید و فهماند؟ ما در روزگاری هستیم که همه‌ی روزنامه‌های ما نیز، از هر رنگ و هر بی‌رنگی و نیرنگی - استثناها به کنار - اغلب با همین زبان هر روز صفحه‌های اندیشه و هنر و ادبیات و نقد دارند که خواندن بسیاری از مقاله‌هاشان، به دلیل همین مشکل زبانی، سرگیجه‌آور و گاه، از شدت پریشانی و بی‌معنایی، تهوع‌آور است. زبان گنگ و بی‌سر - و - سامان، گیجی و گولی و حماقت هم با خود می‌آورد. این خانه‌ی کهنه‌ی ویرانه را چه گونه می‌توان بازسازی کرد که بشود به عنوان آدم قرن بیست و یکمی در آن زندگی کرد؟ خرابی‌های آن از کجاست؟ (برای پاسخ‌های من به این پرسش می‌توانید نگاه کنید به کتاب من، بازاندیشی زبان فارسی.)

باری، ما باید به این مشکل بیندیشیم، اگر بناست که از این چاله یا چاه واپس ماندگی ذهنی و زبانی به درآییم. من به اندازه‌ی توان اندیشگی و علمی‌ام به آن می‌اندیشم و هنوز در پی فهم ژرف‌تر مسأله و چاره‌جویی برای آن‌ام. زیرا که به راستی مسأله‌ی من است و گریبان‌ام را رها نمی‌کند. مقاله‌ای که در دنبال می‌آید تگه‌ای است از کار تازه‌ای که در این زمینه در دست دارم. این را برای آن پنجاه - شصت نفری در این وبلاگ می‌گذارم که هر روز یا گاهگاهی به آن سر می‌زنند. اگر چه شمارشان اندک است، اما شک ندارم که ذهن‌های جوان و جوینده و فرهیخته، آن‌هایی که

سرشان برای مسائل مشکل درد می‌کند، در میان‌شان دست بالا را دارند. کسانی که به خود زحمت سر زدن به این گوشه و خواندن این حرف‌های خشک و سنگین و چه بسا ملال‌آور را می‌دهند، مثل من مشکل و مسأله‌ای دارند و در پی آگاهی به مسأله‌شان‌اند. پس قدم‌شان به سر این سفره مبارک!

### فراسوی زبان طبیعی

این پرسش که جهان مدرن توانایی‌های زبانی خود و مایه‌ی عظیم و ازگانی خود و امکانات توسعه‌ی بی‌پایان زبانی خود را چه گونه و از کجا فراهم آورده است، ناگزیر می‌باید ما را به پرسش از ماهیت مدرنیت و شیوه‌ی نگرش و رفتار آن، از سویی نسبت به طبیعت و، از سوی دیگر، نسبت به زبان برساند. زیرا این دو مسأله با یکدیگر ارتباط جدایی‌ناپذیر دارند. این جا باز با همان مسأله‌ای رو به رو هستیم که جامعه‌شناسی به عنوان رویارویی «جامعه‌ی سنتی» و «جامعه‌ی مدرن» پیش کشیده است. تمامی ویژگی‌هایی که جامعه‌ی مدرن را به عنوان جامعه‌ی صنعتی از «جامعه‌ی سنتی» جدا می‌کند، در کار زبان نیز بی‌چون و — چرا بازتاب دارد. جامعه‌ی صنعتی نسبت به طبیعت رهیافتی چیرگی خواه دارد و می‌کوشد با یاری شناخت علمی و دستکاری تکنولوژیک آن را در خدمت خود در آورد. اما بنیاد این رهیافت بر آن انقلابی در نگرش به طبیعت قرار دارد که از طبیعت جادودزایی کرده و هاله‌های رمز و — راز متافیزیکی را از آن سترده و آن را عریان در اختیار انسان قرار داده است.

۶۰

اما، هر کشور صنعتی که علم کاربردی و تکنولوژی را از کشورهای مادر مدرنیت و صنعت آموخته و به بازار جهانی تولید و فروش کالاهای صنعتی وارد شده باشد، به معنای دقیق و کامل کلمه مدرن نیست. جامعه‌های دست دوم صنعتی همواره دنباله‌رو جامعه‌های مادراند. آن‌ها نه تنها از نظر علوم و تکنولوژی که از نظر زبانی نیز ناگزیر دنباله‌رو و وام‌گیرنده‌اند. زبان‌های این جامعه‌ها، چه در قلمرو علوم انسانی و ادبیات و هنر، چه در گستره‌ی علوم طبیعی و تکنولوژی، ناگزیر وام‌گیرنده‌اند و نمی‌توانند در پهنه‌های بنیادی نظری با زبان‌های اصلی رقابت کنند.

این نکته‌ی اساسی که مدرنیت و دست‌آوردهای عظیم آن بدون یک بستر زبانی کارآمد و توسعه‌پذیر، و بی‌نهایت توسعه‌پذیر، بدون یک زبان باز، نمی‌توانست به آنچه رسیده است برسد، می‌باید ما را به درنگی جدی در باب فرقه‌های اساسی زبان‌های باز و زبان‌های «بسته» برساند. مراد من از زبان بسته همان چیزی است که در اصطلاح به آن «زبان طبیعی» می‌گویند. درنگی در باب زبان طبیعی و چه‌گونه‌ی کارکرد آن برای بحثی که در آن‌ایم، ضروری است.

زبان طبیعی چی‌ست؟ زبان طبیعی واسطه‌ی ارتباطی در یک جامعه‌ی طبیعی است. جامعه‌ی

طبیعی جامعه‌ای است پایدار در یک محیط جغرافیایی خاص که خود را با زادآوری (تولید مثل) در زمان دوام می‌بخشد. جامعه‌ی طبیعی جامعه‌ای است دارای تاریخ و حافظه‌ی تاریخی - خواه اساطیری یا مدرن - که با زبانی، که زبان ویژه‌ی آن است، جهان فرهنگی و زندگانی مادی و معنوی خود را شکل می‌دهد و خود را به نامی می‌نامد که آن را در برابر جامعه‌های دیگر هویت می‌بخشد. در این جا مجال ورود به بحث درباره‌ی پیچیدگی‌های جامعه‌ی طبیعی از نظر ساختاری و لایه‌بندی و نیز پیچیدگی‌های درونی زبانی آن در رابطه با آن ساختار و لایه‌بندی‌ها نیست. برای بحثی که در آن ایم می‌باید به ساده‌ترین طرح از آن بسنده کرد. برای مثال، زبان فارسی را در یک بُرش زمانی و یک محدوده‌ی مکانی به عنوان زبان طبیعی جامعه‌ی طبیعی فارسی زبان در نظر می‌گیریم.

هر زبان طبیعی خودجوش از دل یک زندگانی قومی برآمده و ساختارهای واجی، واژگانی، و دستوری و ویژه‌ای دارد که آن را از زبان‌های دیگر جدا می‌کند. زبان‌های طبیعی، بنا به طبیعی بودنشان، یعنی خودش خود به خود و ناخود آگاهشان، از ساختارهای واجی، واژگانی، و دستوری خود شکل می‌گیرند، و همین شکل‌گیری بر آن‌ها حد نیز می‌گذارد. مایه‌ی واژگانی هر زبان و امکانات معنایی و بیانی آن‌ها، در عین حال، وابسته به بستر فرهنگی‌ای است که زبان در آن قرار دارد. در نتیجه، به خلاف سخن رایج، هر چیزی را به هر زبانی نمی‌توان گفت.

تا پیش از پیدایش جهان مدرن و دست یازی بی‌حد - و - مرز آن به طبیعت، جهان‌های زبانی - فرهنگی بشری در یک بستر کمابیش طبیعی به سر می‌بردند، با دست یازی محدود یا بسیار محدود به طبیعت بر پایه‌ی تکنولوژی ابتدایی در قالب فنون کشاورزی و معماری و صنعتگری سنتی. بدین سان، زبان‌های جامعه‌های طبیعی را «زبان‌های بسته» می‌توانیم بنامیم که، از سویی، از قالب‌های طبیعی خود و، از سوی دیگر، از سنت‌های فرهنگ وابسته به خود پیروی بی‌چون - و - چرا می‌کنند. در گمان مردمان جامعه‌های سنتی صورت دیگری از زندگانی اجتماعی و رفتار زبانی نمی‌گنجد. به همین دلیل، تا پیش از جهانگیر شدن مدرنیّت، دگرگونی در صورت زندگانی اجتماعی و ساختارهای زبانی بسیار کند و ناخودآگاه بوده است. با علوم انسانی مدرن است که بشر به ساحت خودآگاهی اجتماعی و تاریخی و نیز زبانی پا نهاده و با اصل تغییرپذیری آن‌ها آشنا شده است.

زبان در جامعه‌های بسته، همچون همه‌ی وجه‌های زندگانی در آن‌ها، وابسته به عادات‌ها و سنت‌هایی است که در نظر مردمان تقدس یافته‌اند. در نتیجه، در چنان جامعه‌هایی صورت‌های کنونی نهادها و سنت‌ها، از جمله زبان، همخوان با یک صورت ازلی انگاشته می‌شود که سرپیچی از آن گناهی است که سبب کیفر اجتماعی یا الهی می‌شود با این همه، به خلاف این

گمان، در واقعیت، عادت‌های زبانی، همچون همه‌ی عادت‌های دیگر، ثابت و همیشگی نیستند و با گذر زمان دگرگون می‌شوند. یعنی، اهل زبان دگرگونی‌ها را رفته - رفته می‌پذیرند و عادت‌های تازه پیدا می‌کنند. به همین دلیل است که زبان‌های طبیعی، همچون هر چیز طبیعی دیگر، تاریخ دارند و تاریخ‌شان حکایت از دگرگونی‌های بنیادی در ساختار آوایی، واژگانی، و دستوری و معنایی‌شان دارد.

زبان، چنان‌که اشاره کردیم، در خود فرو بسته نیست، بلکه گشوده است به روی فرهنگ. آنچه درباره‌ی فروبستگی زبان در جامعه‌ی پیش مدرن گفتیم، بسیار نسبی است. به عبارت دیگر، فروبستگی زبان‌ها به نسبت فروبستگی فرهنگ‌های وابسته به آن‌ها است. در کل، می‌توان گفت که همان‌گونه که در طبیعت با فرایند جدایش‌پذیری (differentiation) اندام‌ها با کارکردهای گوناگون از درون تخمه‌ی موجود زنده پدیدار می‌شوند، زبان‌ها نیز، همراه با رشد فرهنگ و دگرگونی‌های شکل‌زندگانی انسانی، از درون جدایش می‌پذیرند و «اندام»‌ها و لایه‌های گوناگون، با ارزش‌ها و کارکردهای گوناگون، از درون‌شان پدید می‌آید. زبان پیش‌نوشتاری «طبیعی‌تر» از زبان نوشتاری است. زیرا در زبان پیش‌نوشتاری، که همان زبان گفتاری است، به دلیل طبیعت خود - به - خود گفتار، دستکاری آگاهانه یا گزینش آگاهانه بسیار کمتر است. اما، در زبان‌های پیش‌نوشتاری نیز قریحه‌ی شاعرانه‌ی انسان و حسی که در درازنای زمان در او نسبت به امر قدسی و ساحت «آسمانی» هستی پدید می‌آید، سبب می‌شود که با آفرینش شاعرانه رفته - رفته ساحت ویژه‌ای از زبان پدید آید که در آن ارزش‌های استتیک زبان، به صورت وزن و قافیه و واج آوایی، در سرودهای دینی و حماسی، یا، در کل، در ادبیات فولکلوریک نمایان شود. ادبیات دینی، همچون سروده‌های وداها یا گاتاها، یا سروده‌های حماسی قومی، همچون ایللیاد و اودیسه سده‌های دراز سینه به سینه نقل شده‌اند تا آن‌که به صورت ادبیات رسمی نوشته شوند. این‌گونه پدیده‌های زبانی، که سپس نام «ادبیات» به خود می‌گیرند، ساحت عالی‌تری از زبان را، با نمودار کردن ارزش‌های استتیک آن، در خاطره‌ی قومی می‌نشانند که زبان خدایی یا زبان قدسی شناخته می‌شود. این میراث قومی آن چنان نیرومند است که می‌تواند، به رغم دگرگونی‌های اساسی در ساختار آوایی و دستوری و واژگانی زبان، به نام میراث مقدس، همچنان به صورت دیرینه سده‌ها در خاطره‌ها نگاه داشته شود.

زبان نوشتاری براساس زبان گفتاری شکل می‌گیرد، که همان زبان «طبیعی» به شمار می‌آید. اما، بر اثر رشد فرهنگ و نظام سیاسی و اقتصادی در درون جامعه‌ها، نیاز به نوشتار نیز پدید می‌آید. نوشتار، از همان آغاز، چه با کاربردهای خود در زمینه‌ی کسب - و - کار و تجارت، چه امورکشورداری و مالیاتی و سپاه‌داری، چه ثبت ادبیات دینی و جز - دینی، لایه‌های گوناگون

زبانمایه‌های رشته کارانه (تخصصی) را بر بستر زبان پایه‌ای طبیعی می‌نشانند.

با پیدایش زبان نگاره (خط)ها و قشر اجتماعی ممتازی که این فن را می‌شناسد، سیر جدایش پذیری در زبان‌ها شتاب می‌گیرد. اهل نوشتار (دبیران، کاهنان) که در تمدن‌های دیرینه از جایگاهی ویژه، تا حد یک کاست جداگانه، برخوردار بوده‌اند، رفته رفته لایه‌های ویژه‌ی زبانی خویش را در دل زبان بومی رشد می‌دهند که خواندن و فهمیدن آن‌ها نیازمند آموزش خاص است، حتا تعلق به لایه‌ی اجتماعی یا کاست خاص. نوشتار، بنا به طبیعت خود، محافظه کارتر از گفتار است و با تثبیت واج‌ها، دستور زبان، و واژگان آن در صورت معینی - که همان صورت «درست» زبان دانسته می‌شود - بسیار دیرتر و کندتر پذیرای تغییر می‌شود، تا به جایی که زبان‌هایی که در گفتار از میان رفته‌اند، می‌توانند سده‌ها و هزاره‌ها در زبان نوشتار «زنده» بمانند. نمونه‌ی آن زبان‌های لاتینی و سانسکریت است. اهل نوشتار، برای نگاه داشت امتیازهای ویژه‌ی خود می‌توانند زبان نوشتار را چنان دستکاری کنند و از رابطه با زبان طبیعی خارج کنند که «نااهل» نتواند از آن سر در آورد. نمونه‌ی آن زبان و زبان‌نگاره‌ی پهلوی در دست دبیران آرامی است. نویسندگان نثر «مصنوع» و منشیان دیوانی در دوران سپسین تاریخ ایران هم، با تبدیل زبان طبیعی به زبانی یکسره ساختگی، همین کار را می‌کرده‌اند.

۶۳

اگر زبان طبیعی را زبانی بدانیم که تأثیر اراده‌ی آگاهانه‌ی بشری در آن اندک است، با رشد فرهنگ و اقتصاد و فن‌آوری و لایه‌بندی طبقاتی جامعه‌ی بشری، و نیاز به تولید گفتمان‌هایی در خور نیازهای آن‌ها، خواسته‌ها و نیازهای آگاهانه و ناآگاهانه‌ی بشری از جهت‌های گوناگون در زبان اثر می‌گذارند و برای سازگار کردن آن با خود بدان دست یازی می‌کنند.

به همین دلیل، آنچه «زبان‌های بسته»، یا زبان‌های پیش مدرن، می‌نامیم نیز، به گواهی تاریخ‌شان، در قالب لغتمایه‌ی بومی و امکانات دستوری‌شان، برحسب نیازها و خواسته‌های جامعه‌ی سخنگو به آن‌ها، تا حدودی که فرهنگ‌شان اجازه می‌داده توسعه پذیر بوده‌اند. توسعه‌ی علم و فن‌آوری و نیز ادبیات، در همان قالب‌های کم - و - بیش محدود، در گذشته‌ی تاریخی برخی از این زبان‌ها را از زبان‌های ابتدایی برآمده از صورت‌های ابتدایی زندگانی اقتصادی و فرهنگی به زبان‌های بالیده‌ی تمدن‌ها و فرهنگ‌های بزرگ بدل کرده است. یکی از راه‌های مهم توسعه‌ی واژگانی در گذشته و ام‌گیری زبان‌ها از یکدیگر، به ویژه، از زبان‌های فرادست از نظر اقتصادی و سیاسی و فرهنگی بوده است. اما، به هر حال، میزان اختیار و انتخاب انسان پیش مدرن برای دستکاری زبان، دمساز با امکان دست یازی او به طبیعت، محدود بوده است. دانش زبانی انسان پیش مدرن، همچون دانش‌های طبیعی او، در پیش رفته‌ترین تمدن‌ها نیز ابتدایی و نا - سیستمانه بوده است. به همین دلیل، امکان دست یازی تکنولوژیک به طبیعت و زبان، هر دو،



برای او بسیار محدود و وابسته به تجربه‌های پراکنده، بی‌اتکا به پشتوانه‌ی دانش نظری سیستمانه، بوده است. انسان پیش مدرن گمانی از این نداشت که می‌توان خواسته و دانسته در زبان دست برد و آن را به دلخواه، و با دستکاری آگاهانه، بنا به نیازهای تازه به کار گرفت.

باری، در قالب ساختار کمابیش بسته‌ی زبان‌های طبیعی، تا زمانی که ذهن انسانی خوگر به آن‌ها و محدود به آن‌ها و دست بسته پیرو بایست و نبایست‌های مطلق فرهنگ وابسته به آن‌هاست، افق زبانی ناگزیر بسیار کوتاه و تنگ است، و توانمندی‌های آن از محدوده‌ی فرهنگ بومی‌اش فراتر نمی‌تواند رفت. اما مدرنیت، بنا به طبیعت خود و شیوه‌ی اندیشه و رفتار خود، خواهان گشایش این افق است. اما چه گونه؟

با پیدایش مدرنیت است که دست انسان برای شناخت علمی زبان و توسعه‌ی آگاهانه‌ی بی‌حد - و - مرز آن گشوده شده است، همچنان که رشد علوم طبیعی و تکنولوژی دست یازی کمابیش بی‌حد - و - مرز به طبیعت را امکان‌پذیر کرده است. از روزگار پیدایش زبان‌های باز و جهانگیری‌شان زبان‌های بسته، همچون همه‌ی جنبه‌های زندگانی در دنیا‌های سنتی، دچار بحران شده‌اند. این زبان‌ها به اجبار، از سر تقلید و دنباله‌روی، مانند دیگر جنبه‌های زندگانی چنان مردمانی، توسعه‌ای محدود، ناهموار، بی‌هنجار یا بدهنچار دارند. توسعه‌ی ناگزیر این زبان‌ها با شکل توسعه‌ی اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی آن جامعه‌ها تناسبی ضروری دارد. فرق اساسی زبان‌های باز و زبان‌های بسته را می‌توان در این فرمول خلاصه کرد که زبان‌های بسته کم - و - بیش در چارچوب محدودیت‌های طبیعی و تاریخی خود، در زیست ناخودآگاه خود، در ترس از دگرگونی، فرومانده‌اند، حال آنکه زبان‌های باز با برداشتن مرزهای محدودیت‌های طبیعی و تاریخی خود، با یاری علوم و تکنولوژی زبانی، راه توسعه‌ی بی‌نهایت خود را گشوده‌اند.

### مدرنیت و زبان آن

در جهان مدرن رابطه‌ی چیرگی و قدرت زبانی بیش از هر زمان دیگر در تاریخ بشر پدیدار است. همان گونه که چیرگی بشر بر پهنه‌ی طبیعت پس از انقلاب صنعتی، و دستکاری دایمی انسان در آن به سود خود، بخش بزرگی از گونه‌های گیاهی و جانوری را نابود کرده یا در خطر نابودی قرار داده است، در عالم زبانی نیز فرادستی زبان‌های توانمند مدرن، زبان‌های بسیار را از میان برده یا با خطر نابودی رویارو کرده است. همان گونه که در زیر فشار کُره گیر شدن (globalization) اقتصاد و تکنولوژی مدرن، امروزه ساختارهای اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی تمامی جامعه‌های بشری، در سراسر کره‌ی زمین، در حال گذراندن دگرگونی‌های بنیادی‌ست، زبان‌ها نیز در زیر فشار زبان‌های مدرن - و امروزه در زیر فشار کُره گیرترین زبان، یعنی زبان

انگلیسی - در حال پوست انداختن و دگرگونی‌اند یا بسیاری‌شان محکوم به نابودی. چالش عظیمی که امروزه در سراسر کره‌ی زمین میان «سنت» و «مدرنیت» برپاست، بی‌هیچ جای تودید، ژرف‌تر و بحرانی‌تر از هر جای دیگر، اما حس ناشدنی‌تر و دشوار - فهم‌تر، در میدان رویارویی زبان‌ها جریان دارد.

شکافی که تمدن مدرن غربی را از دیگر قلمروهای فرهنگی و تمدنی جدا می‌کند - قلمروهایی که می‌توان آن‌ها را در کل پیش مدرن نامید -، یک شکاف تکنولوژیک است. این شکاف همان است که خود را، در یک سو، به صورت توانایی شگرف آدمیان در ساختن کالاهای ابزارها نشان می‌دهد و، در سوی دیگر، ناتوانی و درماندگی در این کار و حسرت‌زدگی برای آن. شکاف تکنولوژیک را اگر به عنوان تمایزترین وجه جداگانگی دنیای مدرن و پیش مدرن یا «توسعه یافته» و «توسعه نیافته» بگیریم و دنبال کنیم، به این نکته‌ی اساسی می‌رسیم که این شکاف اگر چه خود را به صورت شکاف در توانایی صنعتی تولید کالاهای ابزارها و ساختارهای مادی نمایان می‌کند، دارای زیر ساخت‌های ناپیدای ذهنی و اجتماعی و تاریخی پیچیده‌ای است که برای ذهن بیگانه با آن‌ها بسیار دیر و دشوار کشف و فهم می‌شود. یکی از پایه‌ای‌ترین زیر ساخت‌های آن زیر ساخت زبانی است.

۶۵

تکنولوژی مدرن به علوم مدرن تکیه دارد که خود به تکنولوژی تحلیل منطقی یا روش مجهز است. ذهن علمی پرورش منطقی‌ای دارد که می‌تواند توان عقلی انسان را در قالبی سامان یافته و پیش رونده به کار گیرد. اما تمامی کارکردها و دست‌آوردهای ایده‌ای علم بر لایه‌ی زبانی یا زبانمایه‌ی ویژه‌ی تکیه دارد. از راه این بستر زبانی و بر پایه‌ی آن است که علم می‌تواند اُبژه‌های شناخت خود را مرزبندی کند، روش‌های خود را به کار بندد، و حاصل شناخت خود را در ظرف نظریه‌ها و فرمول‌ها و شرح‌ها و تحلیل‌ها بریزد.

برای آن که علوم بتوانند چنین دست‌آوردهایی داشته باشند، زبان می‌باید خود را در این جهت و برای این هدف ساخته و پرداخته باشد. به عبارت دیگر، رهیافت تکنولوژیک به زبان نیز شرط ضروری پیشرفت علم و تکنولوژی مدرن است. رهیافت تکنولوژیک به زبان است که به زبانمایه‌ی علمی امکان می‌دهد راهبندهای دستوری و واژگانی زبان طبیعی را دور بزند و از این راه توانایی سازمان‌یابی فنی و قدرت تولیدی بی‌کران بیابد؛ قدرتی که بی آن رشد و پیشرفت علوم و تکنولوژی مدرن ناممکن می‌بود. اقتصاد و تکنولوژی زبان‌های مدرن - که می‌توان نمود بساویدنی آن را در اصطلاحات «برنامه‌ریزی زبان» (language planning) و «مهندسی زبانی» (language engineering) دید - امروزه در زیر چنگال قدرت گره‌گیر خود اقتصاد زبانی زبان‌های جامعه‌های واپس مانده را به چالش طلبیده و ناگزیر آن‌ها را وادار به پذیرش توسعه و ورود به «اقتصاد» و «بازار آزاد» جهانی زبان می‌کند یا محکوم به نابودی.

با دو مفهوم «اقتصاد زبانی» و «تکنولوژی زبانی» می‌توان به مسأله‌ی زبان‌های توسعه یافته و زبان‌های توسعه نیافته نزدیک شد و شکاف‌های اساسی میان آن‌ها، اختلاف «سطح زندگی» در آن‌ها، و تفاوت‌های اساسی توانایی‌ها و ناتوانی‌هاشان را دید. یعنی، می‌توان دید که هر یک با چه سرمایه‌ی زبانی یا واژگانی، با چه گستره‌ی معنایی، به میدان می‌آید و با کدام تکنولوژی و امکانات توسعه‌پذیری به نیازهای خود پاسخ می‌گویند. تفاوت‌های اساسی رفتاری در این دو فضا چیست؟ زبان‌های توسعه یافته به کدام «منابع طبیعی» زبانی دسترس دارند و با کدام تکنولوژی آن منابع را به کار می‌گیرند و به «کالای ساخته و پرداخته‌ی زبانی، با استانداردهای ساخت و منطق دقیق کاربرد تبدیل می‌کنند؟ در برابر، جامعه‌های توسعه نیافته‌ی زبانی چرا از نظر «منابع طبیعی» و تکنولوژی زبانی در فقر غوطه می‌خورند و دست - به - دهان‌اند.

جامعه‌ی زبانی مدرن یک «جامعه‌ی فراخ‌زیست» (affluent society) است، و جامعه‌ی زبانی توسعه نیافته، جامعه‌ی تنگ‌زیستی که همه‌ی نشانه‌های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و روان‌شناسیک و رفتاری جامعه‌های واپس مانده، یا، به برداشتی دیگر، جامعه‌های «در حال توسعه» را دارد.

این پژوهش می‌خواهد نشان دهد که ناهمترازی یا اختلاف سطح زندگی میان جامعه‌های توسعه یافته و توسعه نیافته، بر اثر اختلاف سطح توانایی‌های علمی و فنی، و، در نتیجه، اختلاف سطح توانایی تولید و امکانات مصرف، ناگزیر در زبان‌شان نیز بازتاب دارد. چنان که پیش از این نیز گفته‌ام، از این نظر باز فرق است میان جامعه‌هایی که پیشگام پرورش فرهنگ و فلسفه و علم مدرن بوده‌اند با آن‌هایی که با دنباله‌روی از آن جامعه‌های پیشرو به درجاتی از آن فرهنگ یا کم - و - بیش تنها به علم کاربردی و ابزارها و تکنیک‌های تولید صنعتی دست می‌یابند. دنباله‌روان هیچگاه به پای پیشگامان اصیل نمی‌رسند. آن نیروی سرشار آفریننده و بسیج‌کننده‌ای که از دل شور اصیل در یک فرهنگ و فضای انسانی برون می‌جوشد، در جای دیگر به همان شکل و همان میزان تکرار شدنی نیست. به همین دلیل، زبان‌های اصلی‌ای که روح جهان مدرن و مایه‌ی اندیشیده و پرورده‌ی فرهنگ آن را شکل داده و باز نموده‌اند، همچنان زبان‌های پیشرو اندیشه و علم مدرن‌اند، یعنی انگلیسی و فرانسه و آلمانی، و دیگر زبان‌ها ناگزیر ریزه‌خوار و جیره‌خوار آن‌ها هستند.

باری، باریک‌اندیشی در کار رابطه‌ی زبان و مدرنیّت راه‌گشای فهم بسیاری نکته‌ها و پاسخ‌گویی به پرسش‌های دشواری‌ست که دنیای «در حال توسعه» با آن‌ها رو به روست. در بحث رویارویی «سنت» و «مدرنیّت» نیز اندیشه در کار زبان نکته‌های اساسی‌ای را روشن تواند کرد، به ویژه در جامعه‌ای همچون ایران کنونی که بحث سنت و مدرنیّت در آن به صورت وسواس فکری روشنفکران در آمده، از روشنفکران دینی تا روشنفکران لائیک.